موعظه به مناسبت روز اصلاحات کلیسا، اول نوامبر ۲۰۲۶ در براونشوایگ

انجیل متی، باب ۱۰، آیات ۲۶ تا ۳۳:

عیسی به دوازده شاگرد خود فرمود:

«پس از آنها نترسید، هرچه پوشیده است، پرده از روی آن برداشته می‌شود و هرچه پنهان است آشکار خواهد شد. آنچه را من در تاریکی به شما می‌گویم، باید در روز روشن اعلام کنید و آنچه را محرمانه می‌شنوید، باید در بام خانه‌ها با صدای بلند بگویید. از کسانی‌که جسم را می‌کشند ولی قادر به کشتن جان نیستند نترسید. از کسی بترسید که قادر است جسم و جان، هر دو را در دوزخ تباه سازد. آیا دو گنجشک به یک ریال فروخته نمی‌شود؟ با وجود این، بدون اجازهٔ پدر آسمانی شما حتّی یکی از آنها به زمین نخواهد افتاد. و امّا در مورد شما، حتّی موهای سر شما شمرده شده است. پس نترسید، شما از گنجشک‌های بی‌شمار بیشتر ارزش دارید.

پس هرکس در برابر مردم، خود را از آن من بداند من نیز در برابر پدر آسمانی خود او را از آن خود خواهم دانست. امّا هرکه در برابر مردم بگوید که مرا نمی‌شناسد من نیز در حضور پدر آسمانی خود خواهم گفت که او را نمی‌شناسم.»

«زیرا هیچ چیز پنهانی نیست» – ترس لوتر جوان

ای اعضای عزیز کلیسا،

ما همین الان این سخنان عیسی را شنیدیم: «هرچه پوشیده است، پرده از روی آن برداشته می‌شود و هرچه پنهان است آشکار خواهد شد.»

تقریبا هر شب در تلویزیون گزارش هایی درباره محاکمه های دادگاه می بینیم، اما به ندرت چهره مجرمان یا مظنونان را می بینیم. آنها تا زمانی که دوربین های تلویزیونی در سالن دادگاه حضور دارند، چهره خود را با کلاه یا دفترچه ای می پوشانند.

آنها شرم دارند. نمی خواهند به تمام دنیا نشان دهند که چه کسانی هستند. و کسی که در جایگاه قاضی نشسته است، تنها انسانی فانی است که فقط مجازات های مربوط به این زندگی را صادر می کند. او تنها می تواند بر اساس اعمال ظاهری انسان ها داوری کند.

اکنون بهتر می توانیم ترس مارتین لوتر جوان را درک کنیم؛ یا «لودر»، همان طور که نام خانوادگی او در آن زمان هنوز تلفظ می شد. او عمیق تر از دیگران دریافته بود که هیچ چیز پنهان نمی ماند و هیچ رازی آن قدر مخفی نیست که روزی آشکار نشود و همین موضوع بارها او را دچار ترس و اضطراب وجدانی تقریبا تحمل ناپذیری می کرد.

زیرا او می دانست: حتی اگر در برابر همه مردم انسانی بی عیب و سرزنش ناپذیر باشد، در برابر خدا هیچ چیز پنهان نخواهد ماند.

امروز همچنین بخش دیگری از انجیل را شنیدیم که موضوع آن کاملا متفاوت بود و به «انجیل کودکان» معروف است.

این بخش با این کلمات آغاز می شود:

«و کودکان را نزد او آوردند تا آنها را لمس کند، اما شاگردان آنان را سرزنش کردند.»

کاملا قابل درک است که شاگردان، پدر و مادرهای این کودکان خردسال را سرزنش می کنند.

عیسی درست پیش از آن درباره ازدواج تعلیم داده بود؛ آن هم به گونه ای که حتی فریسیان دیگر حرفی برای گفتن نداشتند و خود شاگردان نیز به فکر فرو رفته بودند. و حالا این پدر و مادرهای ساده، کودکان گریان خود را نزد استاد می آورند؛ استادی که همیشه آنقدر مشغول بود که حتی به سختی فرصت می کرد چیزی بخورد. نه، ما باید وظیفه خود را به خوبی انجام دهیم و نگذاریم کسی مزاحم خداوند ما شود!

اما شاگردان درسی گرفتند که هرگز آن را فراموش نکردند.

«چون عیسی این را دید، خشمگین شد و به آنان فرمود: بگذارید کودکان نزد من بیایند و مانع آنها نشوید، زیرا پادشاهی خدا از آن کسانی است که مانند این کودکان هستند.»

اکنون استادشان بار دیگر برای آنها به معمایی بزرگ تبدیل شده بود. کمی بعد، آنها شاهد بودند که جوانی دیندار دوان دوان نزد عیسی آمد، در برابر او زانو زد و پرسید که برای به دست آوردن حیات جاودان چه باید بکند. و پاسخ عیسی شبیه همان چیزی بود که در انجیل امروز شنیدیم: انسان باید همه چیز، آری همه چیز را به خاطر عیسی ترک کند و سپس از او پیروی کند. شاگردان حتما سردرگم شده بودند! اکنون چنین به نظر می رسید که ورود به پادشاهی آسمان کاری فوق العاده دشوار و فراتر از توان انسان است. اما اندکی پیش از آن، استادشان کودکان خردسال را در آغوش گرفته، دست های خود را بر آنها گذاشته و برکتشان داده بود.

سخنان او هنوز در گوش شاگردان طنین انداز بود:

«آمین، به شما می گویم: هر کس پادشاهی خدا را مانند یک کودک نپذیرد، هرگز وارد آن نخواهد شد.»

چه متن های به ظاهر متناقضی در برابر ما قرار دارند! در انجیل امروز، عیسی هنگامی که سخن از نجات ماست، از ما شجاعت و اعتراف آشکار به ایمان را می خواهد. به آن مرد ثروتمند می گوید که هرچه دارد بفروشد، پول آن را به فقرا بدهد و از او پیروی کند. و سپس کودکان را نزد عیسی می آورند. او شیوه ای را که کودکان با آن پادشاهی آسمان را دریافت می کنند، برای همه ما سرمشق قرار می دهد!

و بار دیگر لوتر به ذهنم می آید.

برای او روشن شد که خدا او را بدون هیچ گونه شایستگی و لیاقتی از سوی خودش و بدون آنکه کاری کرده باشد که سزاوار محبت خدا شود، دوست داشته است. مسیح کفاره گناهان او را پرداخته و فیض خود را به رایگان به او بخشیده است. او تنها از این راه نجات می یابد. وقتی این حقیقت برای لوتر روشن شد، دیگر نمی توانست سکوت کند.

بله، ما اغلب او را اعتراف کننده ای بی باک و شجاع می دانیم. شاید مجسمه های برنزی دوران امپراتوری آلمان را در ذهن داشته باشیم که لوتر را به عنوان یک قهرمان ملی به تصویر می کشند. اما خود او نگاه دیگری به خویش داشت:

«اگر در آغاز، هنگامی که شروع به نوشتن کردم، آنچه را اکنون تجربه کرده و دیده ام می دانستم، به راستی سکوت می کردم؛ زیرا هرگز آن قدر جسور نمی بودم که به پاپ و تقریبا همه مردم حمله کنم و خشم آنان را برانگیزم...

اما خدا مرا مانند اسبی هدایت کرد که چشم هایش را بسته اند، تا کسانی که به سوی او می آیند را نبیند.»

سکوت کردن دیگر به سادگی ممکن نبود!

چرا؟

زیرا عیسی می گوید که انجیل نمی تواند پنهان بماند.

پولس رسول می نویسد: انجیل قدرت خداست.

انجیل باید آشکار و اعلام شود

بله، عزیزان من، تا اینجا من کتاب مقدس را به خوبی تفسیر نکرده ام!

عیسی می گوید که هر آنچه پنهان است، آشکار خواهد شد. اما منظور او پیش از هر چیز کلام خودش است که شاگردانش باید آن را اعلام کنند. البته آنچه درباره گناه و تقصیر ما گفتم درست است. اما هر مسلمان دینداری نیز این را می داند. الله همه چیز را می بیند. برای دانستن این حقیقت، لازم نیست کسی مسیحی باشد.

اما تعلیم الهی که در عیسی مسیح به این جهان آمده است، راز گرانبهای ماست.

اکنون باید این راز به همه اعلام شود:

«آنچه را در تاریکی به شما می گویم، در روشنایی بیان کنید؛ و آنچه را در گوش شما گفته می شود، بر بام ها اعلام کنید.»

ای مسیحیان عزیز،

شما می دانید که وقتی چیزی یا کسی برای ما عزیز باشد، نمی توانیم آن را برای مدت طولانی پنهان نگه داریم. به همین دلیل، مشکل کلیسای امروز فقط این نیست که الهیات آن سطحی شده یا نمی تواند با انسان امروزی ارتباط برقرار کند. بحران عمیق کلیسا در این است که خداوند خود را دوست ندارد و این محبت زمانی در ما پدید می آید که عیسی مسیح و محبت سوزان او نسبت به خودمان را بشناسیم، درک کنیم و به آن ایمان بیاوریم.

هنوز به یاد دارم که وقتی جوان بودم، برای انجام خدمت سربازی وارد ارتش فنلاند شدم. ما در اتاق هایی اسکان داده شده بودیم که در هر کدام حدود دوازده مرد زندگی می کردند.

چند سال پیش از آن، پیام انجیل را درک کرده بودم و عادت داشتم شب ها پیش از خواب، در رختخواب خود یک یا دو باب از کتاب مقدس را بخوانم. اما حالا کمی نگران بودم که هم خدمتی هایم، که هنوز آنها را نمی شناختم، چه واکنشی نشان خواهند داد.

آیا مرا مسخره خواهند کرد؟

خوشحال بودم که در آغاز، درجه داران بلافاصله چراغ ها را خاموش می کردند و فریاد می زدند: «سکوت در گروهان!» همچنین خوشحال بودم که بخش هایی از کتاب تعالیم مسیحی را از حفظ می دانستم، زیرا روزهای نخست خدمت سربازی بسیار سخت بود و ایمانم به من تسلی می داد. چند هفته که گذشت، پس از گزارش تعداد افراد حاضر در گروهان در هنگام شب، وقت آزاد بیشتری داشتیم و تا آن زمان یکدیگر را به خوبی شناخته بودیم. دیگر مانند روزهای اول خجالتی نبودم. برعکس، برایم آرامش بخش بود که بتوانم خودم باشم و دیگر مجبور نباشم اعتقاداتم را پنهان کنم. خیلی زود مسیحیان دیگری را نیز پیدا کردم.

با این مثال کوچک فقط می خواهم بگویم که اعتراف به ایمان، بخشی طبیعی و بدون تکلف از زندگی مسیحیان است. گاهی در ایستگاه مرکزی قطار هامبورگ، مسیحیانی می ایستند که با صدای بلند انجیل را اعلام می کنند و می کوشند رهگذران را متوقف کنند. این شیوه برای من کمی ناخوشایند است. سبک آنها اغلب به نوعی تهاجمی، پرتنش و دافعه برانگیز است. نمی دانم چه کسی دلش می خواهد مانند آنها شود.

اما روش دیگری را دیده ام که کاملا متفاوت بود.

روزی در واگن رستوران قطاری که از هلسینکی به سوی کوکولا می رفت و پر از مسافر بود، کودک خردسالی ناگهان شروع به خواندن یک سرود مسیحی کودکانه کرد:

«Jeesus meitä rakastaa, Raamattu sen ilmoittaa»

یعنی:

«عیسی ما را دوست دارد، کتاب مقدس این را به من می گوید.»

بله، ای برادران و خواهران عزیز،

عیسی می گوید:

«اما بسیاری از آخرین ها، اولین خواهند شد و بسیاری از اولین ها، آخرین.»

من اطمینان دارم که کودکان عزیز بسیار زیادی با ایمان کودکانه خود، پیش از بسیاری از پاستورها، اسقف ها و استادان الهیات، و حتی پیش از خود من، وارد پادشاهی آسمان خواهند شد. آنها هرگز به این فکر نکرده اند که در حال اعتراف به عیسی هستند. برای آنها کاملا طبیعی و بدون هیچ ترس و تکلفی بوده است که به عیسی تعلق دارند.

اعتراف به مسیح

اما آیا این فقط درباره کودکان صدق می کند؟ و درباره جوانی که به تازگی ایمان در دلش بیدار شده است؟ آیا ما که سن و سال بیشتری داریم نیز می توانیم به راستی اعتراف کنندگان به مسیح باشیم؟

اکنون می خواهم توجه شما را به نام کودکی که امروز تعمید می گیرد جلب کنم: **مگدالنا**.

احتمالا شما مریم مجدلیه را که کتاب مقدس درباره او سخن می گوید، به یاد دارید.

ما درباره زندگی او چیز زیادی نمی دانیم. اما در انجیل لوقا یک نکته را می خوانیم: عیسی او را از ارواح پلید شفا داده بود. پس زندگی او آسان نبوده است. از آن زمان به بعد، او از عیسی پیروی می کرد و همراه با چند زن دیگر، با دارایی خود به عیسی و شاگردانش خدمت می کرد.

مریم مجدلیه به ویژه پس از مصلوب شدن عیسی در روایت انجیل ظاهر می شود (یوحنا، باب ۲۰).

صبح زود، هنگامی که هنوز هوا تاریک است، به سوی قبر می رود. او می بیند که سنگ جلوی قبر برداشته شده است. پس دوان دوان نزد پطرس و یوحنا می رود. او حتی پیش از رسیدن به قبر نیز غمگین است. اما اکنون با خود می اندیشد: چرا حتی پس از مرگ خداوند عزیزش نیز او را به حال خود رها نکرده اند؟ شاگردان نیز به قبر می آیند. یوحنا کم کم متوجه می شود که چه اتفاقی افتاده است، اما پطرس هنوز چیزی درک نکرده است. آنها از آنجا می روند، اما مریم مجدلیه نمی تواند از کنار قبر دور شود.

چرا؟

او می خواهد همان جا گریه کند. می خواهد در همان جایی بماند که آخرین بار خداوند و استاد خود را دیده بود. در اینجا هیچ سخنی از ترس از مردم نیست. این محبت بود که او را به کنار قبر کشانده بود و به این ترتیب، او در برابر مردم به عیسی اعتراف می کرد.

و نتیجه چه بود؟

عیسی می فرماید: «من نیز در برابر پدر خود که در آسمان است، به او اعتراف خواهم کرد.»

اما مریم مجدلیه اجازه یافت این حقیقت را از پیش تجربه کند.

«عیسی به او گفت: مریم! او برگشت و به زبان عبری به او گفت: ربونی! یعنی استاد!» (یوحنا، باب ۲۰، آیه ۱۶)

بله، به نظر می رسید همه چیز از دست رفته است، اما محبت همچنان باقی مانده بود. مریم می دانست که عیسی چه نیکی های بزرگی در حق او کرده است.

ای اعضای عزیز کلیسا، شما نیز حتما این را می دانید.

اما گاهی خداوند ما باید ما را نیز مانند مریم مجدلیه گریان بیدار کند:

«مریم!»

و اکنون تو نیز، ای برادر مسیحی عزیز، ای خواهر مسیحی عزیز، می توانی نام خود را به جای نام مریم بگذاری.

تو در نام مسیح تعمید یافته ای.

او تو را می شناسد.

تو به او نیاز داری.

شاید لازم باشد اعتراف کنی که در زندگی ایمانی خود بارها شکست خورده ای.

چرا من اینقدر ترسو هستم؟

چرا اعتراف به عیسای عزیزتر از جانم برایم اینقدر دشوار است؟

اما خداوند ما امروز چه فرمود؟

«آمین، به شما می گویم: هر کس پادشاهی خدا را مانند یک کودک نپذیرد، هرگز وارد آن نخواهد شد.»

در اینجا هیچ جایی برای شایستگی ها و لیاقت های ما وجود ندارد. آنچه اهمیت دارد، کاری است که عیسی مسیح برای مریم مجدلیه، برای تو و برای تمام جهان انجام داده است. او تو را از همه گناهان، از مرگ و از قدرت شیطان رهایی بخشیده و از آن خود ساخته است؛ نه با طلا یا نقره، بلکه با خون گرانبهای خود و با رنج کشیدن و مرگ معصومانه اش.

و همه اینها تنها یک هدف دارد:

تا تو از آن او باشی، در پادشاهی او و تحت فرمانروایی او زندگی کنی و در عدالت، پاکی و سعادت جاودانی به او خدمت کنی؛ همان گونه که او از مردگان برخاسته است و تا ابد زنده است و سلطنت می کند.

این به یقین حقیقت دارد.